

عهد و گفتگو

COVENANT & CONVERSATION



درس های پیرامون راهبری
ربای لرد جاناتان ساکس



با سپاسگزاری از بنیاد خیریه موريس ول برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو

تفسير هفتگی تورات

شهامت در برابر بحران هویت

تزاول ۵۷۸۱

The Courage of Identity Crises

Tzav 5781

رهبران خوب، محدوده های خود را می شناسند. آنها تلاش در انجام همه کارها نمی کنند. تیم های گوناگون تشکیل می دهند. در زمینه هایی که خود ضعف دارند، برای افراد قوی فضا باز می کنند. اهمیت بررسی و تعدیل و تفکیک قوا را می دانند. آنها در اطراف خود افراد متفاوت با خویشتن را گرد می آورند. خطر تمرکز کل قدرت در یک فرد را می فهمند. با این حال، فهمیدن محدوده ها و این که برخی کارها را نمی توانید انجام دهید، می تواند تجربه ای دردناک باشد. گاهی با بحران عاطفی همراه است.

توراه چهار مورد این چینی دربردارد. از دیرباز در تاریخ یهود، توراه نه فقط خوانده، بلکه سرایش آهنگین می شد. در هر سه مورد نه کلام، که موسیقی در مرکز قرار دارد. موسی در پایان زندگی

خود توره را یک سرود می نامد.¹ سنت های گوناگونی در اسرائیل و بابل رشد کردند و از حدود قرن دهم به این طرف، قرائت آهنگین توره در شکل های آوازی همراه با *ta'amei ha-mikra* یا *نشانه های سرایش آهنگین* توسط حافظان متون مقدس یهود سامان یافت. یک علامت کمیاب با نام شلشلت (زنجر) چهار بار در توره می آید که هر بار نشان از یک بحران وجودی دارد. سه مورد در سفر پیدایش می آیند. چهارمی در پاراشای این هفته که درباره رهبری است. آن سه مورد دیگر هم به معنایی گسترده تر درباره رهبری هستند.

نخستین مورد در داستان لوط است. لوط پس از جداشدن از عموی خود ابراهیم در سدوم ساکن شد. او آنجا با جمعیت محلی درهم آمیخت. دختران او با مردان محلی ازدواج کردند. خودش در دروازه شهر نشست، به این معنا که مسند قضاوت گرفته بود. آنگاه، دو مسافر از راه رسیدند تا به او بگویند که شهر را ترک کند، زیرا خدا شهر را نابود خواهد کرد. با این حال، لوط تردید کرد و بالای کلمه تردید *vayitmamah*، یک نشانه شلشلت وجود دارد (پیدایش ۱۹:۱۶). لوط درمانده و پریشان است. حس می کند که حق با این مسافران است. شهر به راستی ویران خواهد شد. اما او تمام آینده اش را بر سر هویت جدیدی که برای خودش و دخترانش ساخته، گذاشته است. سپس دو فرشته خدا او را به زور از شهر خارج می کنند، که اگر چنین نمی کردند، آنقدر طول می داد که دیگر دیر می شد.

شلشلت دوم وقتی اتفاق می افتد که ابراهیم، خدمتکارش الیعزر را به دنبال یافتن همسری برای اسحق می فرستد. تفسیرگران می گویند که الیعزر در این مورد احساس دودلی شدیدی داشت. اگر اسحق ازدواج نمی کرد و صاحب فرزند نمی شد، املاک ابراهیم سرانجام به مالکیت الیعزر و فرزندانش درمی آمد. پیش از تولد اسحق، ابراهیم چنین گفته بود: "خدای متعال به من چه می توانی بدهی حال که بی فرزند مانده ام و وارث املاک من، الیعزر دمشقی است؟" (پیدایش ۱۵:۲). اگر الیعزر در ماموریت خود موفق می شد و همسری برای اسحق می آورد، آنگاه بخت او برای صاحب شدن ثروت ابراهیم برای همیشه از میان می رفت. درون او دو غریزه با هم می جنگیدند: وفاداری و طمع.

¹ Deuteronomy 31:19.

آیه می گوید: "و چنین گفت: خداوند! امروز به من چابکی ببخش و به ابراهیم ابراهیم لطف بفرما." (پیدایش ۱۲:۲۴). وفاداری الیعزر به ابراهیم پیروز شد، اما نه بدون یک جدال درونی. شلشلت به این دلیل اینجا می آید (پیدایش ۱۲:۲۴).

برای سومین شلشلت به مصر می رویم و زندگی یوسف. او که توسط برادرانش به بردگی فروخته شد، اینک در خانه سردار برجسته مصری پوتیفار خدمت می کند. در این خانه با همسر پوتیفار تنها گذاشته شده و خود را در برابر امیال او می یابد. یوسف خوش سیما است. همسر پوتیفار می خواهد با او همبستر شود. یوسف رد می کند و می گوید که انجام چنین کاری یعنی خیانت به اربابش. گناه در پیشگاه خداوند خواهد بود. اینجا هم بالای عبارت "او نپذیرفت" علامت شلشلت را می یابیم (پیدایش ۸:۳۹) به این معنا که بنا به نظر برخی منابع تلمودی و تفسیرگران قرون وسطی، یوسف این کار را با صرف تلاشی فوق العاده انجام داد.² او نزدیک بود که تن بدهد. این جدالی بود ورای جدال معمولی میان گناه و وسوسه. این یک جدال برای هویت بود. به یاد بیاورید که یوسف در سرزمینی جدید و بیگانه می زیست. برادرانش او را طرد کرده بودند. نشان داده بودند که او را همچون عضوی از خانواده نمی خواهند. پس چرا نمی خواست در مصر مانند مصریان رفتار کند؟ چرا تن به همسر اربابش نداد، اگر آن زن چنین می خواست؟ پرسش برای یوسف فقط این نبود که آیا این کار درست است؟ بلکه این نیز بود که آیا من یک مصری هستم یا یک یهودی؟

هر سه این رویدادها درباره جدال درون است و هویت. زمان هایی هست که هر یک از ما باید تصمیم خود را بگیریم، نه فقط در این زمینه که چه کار باید بکنم؟ بلکه همچنین در این باره که چگونه انسانی باید باشم؟ برای یک رهبر این ام، بسیار حیاتی است و از اینجا می رسیم به چهارمین رویداد که موسی نقشی مرکزی در آن دارد.

² Tanhuma, *Vayeshev* 8; cited by Rashi in his commentary to Genesis 39:8.

پس از گناه ساختن گوساله طلایی موسی به فرمان خدا به یهودیان دستورالعمل ساختن محراب را داد که درواقع، خانه ای نمادین و دائمی برای خدا در میان قوم بود. حالا دیگر کار تکمیل شده و موسی فقط مانده که برادرش اهرون و پسران او را بر آن بگمارد. او جامه های خاص کوهن گادول را به تن اهرون می کند و او را با روغن مسح نموده، قربانی های مناسب آن آیین را به جا می آورد. بالای کلمه *vayishchat* به معنای "و ذبح کرد" [قربانی گوساله را] یک علامت شلشلت هست (لاویان ۸:۲۳). تا اینجا می دانیم که این یعنی یک جدال درونی در ذهن موسی جریان دارد. اما چه جدالی؟ در متن، کوچکترین نشانی نیست که او دچار بحران درون بود.

اما یک فکر لحظه ای روشن می سازد که آشوب درون موسی برای چه بود. او تا این لحظه یهودیان را رهبری کرده بود. اهرون به او یاری رسانده، در ماموریت هایش نزد فرعون به عنوان سخنگو، دستیار و نفر دوم شرکت کرده بود. اینک، ولی، اهرون می رفت که نقش رهبری جدید و مستقلی بگیرد. او دیگر یک گام پشت سر موسی نخواهد ایستاد. او کاری را که موسی نمی توانست، انجام خواهد داد. بر قربانی های روزمره نظارت خواهد کرد. عبادت مقدس یهودیان به درگاه خدا را رهبری خواهد کرد. سالی یک بار در روز کیپور، عبادتی را انجام خواهد داد که بخشودگی گناهان قوم را تضمین خواهد کرد. اهرون دیگر در سایه موسی نخواهد بود و رهبری خواهد بود که موسی نمی تواند باشد: یک کوهن گادول.

تلمود بعد دیگری به گزندگی این لحظه می افزاید. موسی در برابر بوتۀ فروزان چند بار دربرابر فراخوان خدا برای رهبری بنی اسرائیل مقاومت کرد. سرانجام، خدا به او گفت که اهرون رفت با او خواهد بود و در سخن گفتن به او یاری خواهد کرد (خروج ۱۴-۱۶:۴). تلمود می گوید که در آن لحظه موسی بخت اینکه روزی کوهن گادول بشود را از دست داد: "در اصل خدا گفت که قصد من این بود که تو کوهن گادول بشوی و برادرت اهرون یک لوی بشود. اینک او کوهن گادول خواهد بود و تو یک لوی."³

³ Zevachim 102a.

این جدال درونی موسی بود که از طریق علامت شلشلت نشان می شود. او دارد برادرش را به مقامی می گمارد که خود هرگز به آن نخواهد رسید. می توانست به گونه ای دیگر باشد - اما زندگی در دنیا همیشه آن گونه که باید، پیش نمی رود. بی تردید او برای برادرش احساس شادمانی می کند، اما نمی تواند احساس خسران نکند. شاید همین زمان چیزی را که بعدا خواهد فهمید، دریافت که هرچند او پیامبر و ناجی است، اما اهلون امتیازی دارد که از او دریغ شده: دیدن فرزندان خود و اخلاف آنها که نقش او را به ارث می برند. پسر یک کوهن، کوهن است. پسر یک پیامبر به ندرت پیامبر می شود.

آنچه همه این چهار روایت به ما می گویند این است که برای هر یک از ما زمانی می رسد که باید تصمیم نهایی بگیریم که چه کسی هستیم. این یک لحظه حقیقت وجودی است. لوط یک عبرانی است نه شهروند سدوم. الیعزر خدمتکار ابراهیم است نه وارث او. یوسف پسر یعقوب است نه یک مصری بی بند و بار. موسی یک پیامبر است نه یک کاهن. باری آنکه به هویت خود آری بگوییم، باید همت نه گفتن به آنچه نیستیم را داشته باشیم. درد و نبرد همیشه با این گونه جدال درونی همراه است. این معنای شلشلت است. اما از پی آن جدال کاهش می یابد.

این امر به ویژه در مورد رهبر صادق است و از این رو مورد موسی در این پاراشا این قدر مهم است. کارهایی بود که موسی نمی بایست انجام دهد. او هرگز کاهن نمی شد. این وظیفه به اهلون رسید. او هرگز مردم را از رود اردن عبور نداد. این نقش به یهوشوع رسید. موسی اگر می خواست با خودش صادق باشد، می بایست با خرسندی هر دو واقعیت را بپذیرد. رهبران بزرگ اگر باید با پیروان خود صادق باشند، باید با خود صادق باشند.

یک رهبر هرگز نباید بکوشد که برای همه مردم، همه چیز باشد. یک رهبر باید با آنچه هست خشنود باشد. **رهبران برای آنکه بهترین نسخه خود باشند، باید دانستن آنچه نمی توانند باشند را تاب بیاورند.**

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی -
آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org     @RabbiSacks

The Office of Rabbi Sacks, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved • The Office of Rabbi Sacks is supported by The Covenant & Conversation Trust